

نقد مفهوم اطلاع و دانش

غلامرضا فدائی

استاد دانشگاه تهران

ghfadaie@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۹۷/۲/۳؛ تاریخ پذیرش: ۹۷/۴/۱۲

چکیده

هدف: بررسی نظریات گوناگون درباره اطلاع و دانش مدنظر است و ارائه نقطه نظری جدید در این باره.
روش: روش این مقاله بررسی محتوا و مطالب موجود در کتب و مقالات و تدقیق در اصطلاحات و مفاهیم مرتبط و مقایسه آنها با یکدیگر است.

یافته‌ها: تفاوت‌ها و تناقض‌های مطرح شده درباره اطلاع و دانش تشریح، و نارسائی‌های موجود بررسی می‌شود و اینکه این نارسایی‌ها به خاطر نوع نگاهی است که به انسان و قوای انسانی به ویژه در غرب جدید شده و می‌شود. به اعتقاد نویسنده چنانچه رویکرد عوض شود بسیاری از این نارسایی‌ها حل می‌شود و پاسخ‌های خود را می‌یابد.

اصالت/ارزش: چنین تحلیلی تاکنون در مورد اطلاع و دانش صورت نگرفته و بنابراین این تحلیل در نوع خود می‌تواند بدیع باشد.

کلیدواژه‌ها: اطلاعات، دانش، نقد مفهومی اطلاع و دانش، زینس.

Research on Information Science and Public Libraries; The Quarterly Journal of Iran Public Libraries Foundation; Vol. 24, No.1; Successive No. 92; Spring 2018; Pp. 11-33; Indexed in ISC, SID & MagIran.

تحقیقات اطلاع‌رسانی و کتابخانه‌های عمومی؛ فصلنامه علمی- پژوهشی؛ دوره ۲۴، شماره ۱، پیاپی ۹۲، بهار ۱۳۹۷ ص ۱۱-۳۳ نمایه‌شده در ISC, SID, MagIran

مقدمه

علم و اطلاع و ادراک و مانند آن از مفاهیم دیرآشنای بشر بوده و هست. به تعبیری باید این مفاهیم را مفاهیم سهل و ممتنع دانست؛ زیرا از یک طرف همه با آن سر و کار دارند و عموم مردم از عامی و متخصص به آن نیازمندند، اما از اغلب افراد اگر از ماهیت اطلاع و دانش و به‌ویژه چگونگی تشکیل آن سؤال شود در تعریف باز می‌مانند. در گذشته هم بحث معرفت، علم و دانش مطرح بوده و اطلاع، آگاهی یافتن، خبردار شدن و مانند آن به نوعی برای آنها مترادف به حساب می‌آمده‌اند. در عصر جدید و با انقلاب الکترونیک، بحث اطلاع و اطلاع‌رسانی زنده، و ضمن استفاده اقشار گوناگون از اطلاعات، نسبت به چگونگی آن طرح سؤال شد و متفکران علاقه‌مند به دنبال پاسخ آن گشتند. از آنجا که اطلاع و اطلاع‌رسانی به مقدار زیادی با علم و دانش هم‌پوشانی و سنخیت دارد لذا فلاسفه نیز برای بررسی چیستی اطلاعات با دانشمندان علوم اطلاع‌رسانی همگام شدند. در عین حال، با آنکه گروه‌های فراوانی چه در حوزه فلسفه، یا علم اطلاعات و دانش‌شناسی، و یا ارتباطات و مانند آن کار می‌کنند اما وفاق کمتری در این باره مشاهده می‌شود. از کسانی که در زمینه فلسفه اطلاعات کار کرده است فلوریدی، فیلسوف ایتالیایی است که می‌گوید رسوایی فلسفه این است که در عصر اطلاعات تصویر روشنی از اطلاعات نداریم (فلوریدی، ۲۰۰۳). فلوریدی مسایلی را مطرح می‌کند و می‌پرسد آیا کلان‌نظریه‌ای درباره اطلاعات وجود دارد؟ آنچه قابل توجه است این است که گسترش توجه به اطلاعات با توسعه علوم کامپیوتر همراه بوده و هر اندازه بر قدرت سخت‌افزاری و نرم‌افزاری علوم محاسباتی و رایانشی افزوده می‌شود توجه به ابعاد گوناگون اطلاعات بیشتر می‌گردد. می‌توان گفت، ذهن، رایانه و اطلاعات سه مقوله مورد توجه جهان حاضر است، اما در غرب زمینه و بستر آن نفی متافیزیک و اقبال به انسان‌گرایی است. در هر حال، فلوریدی می‌گوید ما هنوز در مورد اطلاعات در آغاز راهیم و شاید هم هنوز قبل از آغازیم (فلوریدی، ۲۰۰۳).

تعریف لغوی و اصطلاحی

فرهنگ جهانی آکسفورد درباره اطلاع می‌گوید: اطلاع یک مفهوم چندلایه‌ای است که

داری ریشه یونانی (informatio (شکل دادن)) که به هستی‌شناسی یونانی و معرفت‌شناسی (مفهوم افلاطونی ایده و مفهوم مورفه (Morphe) ارسطو) اشاره دارد (کاپورو، ۱۹۸۷؛ کاپورو و یورلند، ۲۰۰۳).

در اصطلاح، اطلاع بر چیزی داشتن یعنی خبر داشتن است، به این معنا که فرد خود شاهد ماجرای بوده و یا واقعه‌ای را از فرد و یا افراد مطلعی دریافت کرده است، اطلاع در لغت فارسی از مزایایی برخوردار است که معادل‌های آن در زبان عربی و انگلیسی فاقد آن هستند (فدائی، ۱۳۸۹). اطلاع و اطلاعات محور بحث در همه علوم است اما در دو حوزه بیشتر به صورت خاص بر روی آن کار می‌کنند: رشته فلسفه در مورد چیستی آن صحبت می‌کند ولی علم اطلاعات و دانش‌شناسی (کتابداری و اطلاع‌رسانی) در مورد بازیابی اطلاعات به‌طور خاص سخن می‌گوید (فدائی^۱، ۲۰۰۹). گاهی اوقات اطلاع و دانش با هم مترادف گرفته می‌شوند مثلاً می‌گویند فلانی فرد مطلعی است یعنی او دانش انجام کاری را ولو به صورت اجمال دارد.

تاریخچه

از زمان سقراط، افلاطون و ارسطو تا برسد به دانشمندان اسلامی و سپس قرون وسطای اروپا مسئله معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی با نام‌های گوناگون مطرح بوده است. سقراط و به تبع وی افلاطون می‌گفت ما همه چیز را می‌دانیم، یعنی بشر از قبل از خلقت همه چیز را می‌دانسته و چون به این جهان پا می‌گذارد، باید در سایه گفتگو آنها را به یاد آورد. افلاطون می‌گفت ما با واقعیات سر و کار نداریم؛ آنچه ما می‌فهمیم سایه‌هایی از واقعیت است و مثل نام دارد. اما ارسطو بر عکس استاد خویش اعتقاد داشت که ما واقعیات را ادراک می‌کنیم و آنها را درمی‌یابیم. از آن پس دانشمندان مسلمان هم اغلب از ارسطو پیروی کردند ولی هر از گاهی وقتی نمی‌توانستند بعضی از مسائل مهم را حل کنند از افلاطون هم بهره می‌بردند. اگر چه به ظاهر بین نگاه‌های مختلف تفاوت دیده می‌شود ولی در واقع همه آنها در یک امر مشترک‌اند و آن این است که در علم، ادراک و اطلاع همه از ذهن شروع کرده‌اند. ارسطو هم که مدعی است ما جهان خارج را می‌توانیم بشناسیم، اما وقتی سازوکار ادراک را توضیح می‌دهد می‌گوید مفهوم پدیده‌ها در ذهن آغاز معرفت ما را تشکیل می‌دهد و از این رو باز ذهن است که اولویت پیدا

1. Fadaie, G. H.

می‌کند. وقتی دکارت «کوجیتوی»^۱ خود را مطرح کرد این امر با وضوح بیشتری خودنمایی کرد. او دقیقاً مسئله ذهن را عمده کرد و گفت «من فکر می‌کنم پس هستم»، یعنی هستی خود را به فکر کردن که یک امر ذهنی است متصل نمود و از آن پس ذهن دارای قدرتی بی‌نظیر شد و نفس که قرن‌ها مورد توجه فلسفه و به ویژه ادیان بود در محاق قرار گرفت؛ تا جایی که گویی به فراموشی سپرده شد. پس از دکارت کانت بر فاهمه که باز هم امری ذهنی است تأکید کرد و هگل اندیشه را سرآغاز هستی دانست. از آن پس اعتراضاتی صورت گرفت و افرادی چون فرگه و راسل به مخالفت با روانشناسی گری پرداختند ولی نتیجه این مخالفت‌ها عدول از ذهن و پرداختن به زبان گردید (فدائی، ۱۳۹۵).

نفس و ذهن

نفس مقوله بسیار مهمی است که همواره در طول تاریخ زندگی بشر مورد توجه همگان بوده است. دانشمندان و فلاسفه در این زمینه همواره به نفس توجه کرده و از آن نام برده‌اند. حتی افراد عادی هم از نفس غافل نبوده‌اند. باید دانست که ذهن نسبت به نفس متأخر است و اگرچه بسیاری بدون ذکر آن به نوعی به آن اشاره داشته‌اند ولی از زمان دکارت اهمیت خاصی پیدا کرد و محققان و فیلسوفان پس از وی به آن توجه ویژه‌ای نمودند. امروزه از نظر بسیاری از متفکران ذهن به جای نفس نشسته و گویی همه وظایف آن را انجام می‌دهد. درحالی‌که به نظر می‌رسد چنین نیست، نفس یا خود بسیار برتر از ذهن است و ذهن به‌عنوان یک قوه و توانایی درونی در خدمت نفس قرار دارد. نفس همچنین، دارای قدرت درونی و بیرونی است. مشکل ادراک تنها از طریق قائل شدن به نفس قابل حل است. زیرا اگر نفس نباشد ارتباط ما با خارج قطع است و ذهن به‌عنوان یک امر درونی که مرتبط با مغز انسان است نمی‌تواند وجود خارجی را ادراک کند. تصویر پدیده‌ها درونی است و با اصل پدیده به‌عنوان واقعیت خارجی متفاوت است. اما نفس انسان هم قدرت درونی و هم بیرونی دارد. پدیده‌ها به محض قرار گرفتن در برابر نفس ادراک می‌شوند. فدائی در مقالات خود نشان داده است که نفس انسان از یک آهن‌ربا کمتر نیست؛ آهن‌ربا فقط سنگ سخت نیست بلکه مدار مغناطیسی هم جزو وجودی آن است (فدایی، ۱۳۸۷؛ ۱۳۹۵). بنابراین هر چیز بخواهد توسط آهن‌ربا درک شود لازم نیست به درون

1. cogito

جسم سخت آهن‌ربا برود بلکه وقتی در میدان مغناطیسی آن قرار گرفت گوئی درک شده است. در این زمینه می‌توان مثال‌های فراوان دیگری زد که برای اختصار از ذکر آنها خودداری می‌شود. از این رو ما وقتی با جهان خارج مواجه شدیم با همین مواجهه به شرط التفات نفس، ادراک هستی‌شناسانه صورت گرفته است و از آن پس ذهن به گرفتن تصویر می‌پردازد (فدایی، ۱۳۸۷). بنابراین، ادراک ما در همهٔ حالات، ادراک هستی‌شناسانهٔ عینی است که ریشه در خارج دارد. اگر چیزی در ذهن می‌پرورانیم باید بدانیم که آن تصویر ذهنی یا مستقیماً برگرفته از خارج است و یا اجزای آن ریشه در خارج دارند و نفس با قدرت‌هایی که در زمینهٔ تجرید، تعمیم، کوچک و یا بزرگ‌سازی و مانند آن دارد از آن تصویر یا مفهومی ساخته است. ما وقتی در غیاب پدیده آن را به یاد می‌آوریم فقط تصویر را به یاد نمی‌آوریم بلکه خود پدیده و با همهٔ زمینه‌هایی که واقعه در آن شکل گرفته است را با واسطهٔ تصویر و یا مفهوم تداعی می‌کنیم، و همین‌طور است موقعی که صحنهٔ گذشته تکرار می‌شود.

علم و اطلاع

علم واژهٔ دیرآشنای بشر است و همه ادیان آسمانی و فلاسفه دربارهٔ آن اظهارنظر کرده‌اند. اساساً انسانیت انسان را با علم دانسته‌اند. در اینکه علم چیست فراوان سخن گفته شده و هر یک آن را در مقوله‌ای جای داده‌اند. بعضی آن را در مقولهٔ کیف دانسته‌اند. عده‌ای چون ملاصدرا آن را همچون وجود دانسته‌اند که قابل تعریف نیست. فدائی می‌گوید علم در مقولهٔ جده و ملک است و مساوی و مساوق خلق و آفرینش است (فدایی، ۱۳۹۵؛ ۱۳۸۷). این بدان معنا است که تا چیزی آفریده نشده علم به آن هم معنا ندارد ولی به محض آفریده شدن علم به آن حاصل می‌شود. آفرینش هر چیز به معنای به تصویر کشیدن ابعاد و تفاوت‌های پدیده‌ها است. خدا آنچه را که می‌آفریند به آن علم دارد. بشر هم همین‌طور است. او قدرت دارد که در ذهن خود مسائل را تحلیل کند، اما تا قبل از برخورد با واقعیات چیزی در ذهن ندارد. پس از برخورد با واقعیت است که ذهن فعال می‌شود، در این صورت نیازی به طرح علم قبل از خلق نیست. اطلاع هم همین‌طور است. تا وقتی انسان با واقعیات برخورد نکرده است اطلاعی از چیزی ندارد. به محض برخورد با واقعیت مطلع می‌شود. البته هم علم و هم اطلاع درجات متفاوتی دارند. هم در عمق و هم در سطح میزان علم و اطلاع افزایش، و نیز در اثر غفلت و فراموشی کاهش می‌یابد.

رویکردهای اطلاع‌شناسی

پس از جنگ جهانی دوم و نیاز فراوان کشورهای قدرتمند و صنعتی بر ایجاد ارتباط در نقاط مختلف جهان و ارزش و اهمیت حجم و سرعت انتقال پیام، به بحث کمی اطلاعات توجه گردید. «شانون» و «ویور» دو محقق هستند که در زمینه ارتباطات با شرکتی الکترونیکی کار می‌کردند و طرح خویش را در زمینه تبادل ارتباطات بیان کردند و پس از آن متخصصان علوم اطلاعات نیز مدل وی را به کار گرفتند. این مدل آن قدر مکانیکی بود که محققان خیلی زود به نارسایی آن پی بردند و از آن پس دو مدل شناختی و معناشناختی مطرح و در جهت تکامل مدل شانون و ویور عرض اندام نمودند (خندان و فدائی، ۱۳۸۸).

من در اینجا برای اینکه زودتر به جمع‌بندی برسم از مقاله زینس^۱ (۲۰۰۷) متخصص اطلاع‌رسانی که تحقیقی مبسوط در این زمینه کرده است استفاده و نقد خود را بر آن متمرکز می‌کنم، لذا لازم است در خصوص این طرح قدری بیشتر گفته شود:

زینس در تحقیقی که بین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ با روش دلفی انجام داده است در آغاز با طرح سؤالی که «داده، اطلاع و دانش چیست؟» با ۵۷ شرکت‌کننده در رشته‌های مرتبط با علوم اطلاع‌رسانی از ۱۶ کشور دنیا که به آن پاسخ دادند کار خود را به پایان برد. او خود اظهار می‌دارد که پاسخ‌ها بسیار متنوع و گسترده و در عین حال بعضاً ابهام‌آمیز و گیج‌کننده بود. تعاریف به دست آمده حاکی از آن بود که سه اصطلاح داده، اطلاع و دانش بسیار به هم مرتبط و در هم تنیده‌اند. از نتایج این تحقیق اینکه حدود ۱۳۰ تعریف بیرون آمده که به قول زینس سند مردم‌شناسانه ارزشمندی است؛ زیرا این تعاریف از افکار فلسفی محققان نشئت گرفته است. او می‌گوید که اغلب پاسخ‌دهندگان معتقدند که این سه اصطلاح در یک رشته از نظم سلسله‌مراتبی قرار دارند، به این عنوان که داده ماده خام اطلاعات و به‌عنوان آجرهای ساختمانی علم اطلاعات، و اطلاعات هم ماده خام دانش محسوب می‌شود. نکته قابل ذکر این است که با آنکه در گذشته بحث علم مقوله‌ای بالنسبه مورد وفاق بوده ولی در عصر حاضر سه واژه داده و اطلاع و دانش در بسیاری از موارد با هم و گاه به جای هم به کار می‌روند و این خود به دشواری تعریف می‌افزاید. زینس می‌گوید اگر ما ترتیب صعودی و یا نزولی داده، اطلاع و

1. Chiam Zins

دانش را بپذیریم، ناچاریم سازماندهی و مدیریت دانش را از مجموعه علم اطلاعات خارج کنیم زیرا آنها در محدوده دانش قرار می‌گیرند. او می‌پرسد اگر ما اطلاعات و دانش را یکی بدانیم، آیا می‌توانیم علم دانش و یا دانش‌شناسی را به جای علم اطلاعات به کار ببریم؟ زینس در عین حال اعتراف می‌کند که بحث اطلاعات یک بحث فلسفی است و همواره چستی آن در طول تاریخ مورد مناقشه بوده است. در صد سال اخیر بحث‌های فلسفی و البته صدها سال قبل از آن نشان داده شده است که اطلاعات، چیزی شبیه «داده شده» (given) و یا «واقعیت عریان» نیست، ولی هر تجربه و دانش بشری جهت‌دار است: این متأثر از نظریه لیدن^۱ است که توسط بسیاری از مکاتب فلسفی (از جمله مکتب عقل‌گرای انتقادی پوپر و پیروان او مانند کوهن و فایرابند)، فلسفه تحلیلی (به‌عنوان مثال کواین)، و تفسیر‌گرایی (گادامر) و غیره به کار گرفته شده است. فلسفه جدید (کانت) با این مسئله آشناست که یک محصول داده حسی در چارچوب مقولات ادراک و عقل قابل فهم است (ادراک بدون مفهوم کور است و مفهوم بدون ادراک تهی). برای توضیح بیشتر به نمونه‌هایی از نقل‌قول‌های مندرج در مقاله زینس (۲۰۰۷) در مورد داده، اطلاع و دانش اشاره می‌شود:

- دانش «نه چیز» (no thing) است در برابر اطلاعات که به‌عنوان شیء (thing) تلقی می‌شود. اطلاعات: عمل دانش تبادل‌شده (تعریف آکسفورد از اطلاعات) است که بعداً باید آن را به‌عنوان عمل ساختن یک متن معنادار تلقی کرد. پیام به فهم و یا بدفهمی منجر می‌شود و بر اساس انتخاب معنا (اطلاعات) است. بنابراین دانستن به فهمیدن منجر می‌شود. دانش انسانی همانطور که پوپر می‌گوید اساساً واسطه‌ای (conjural) است و یا اگر با اصطلاحات هرمنوتیکی بخواهیم آن را بیان کنیم باید بگوییم فهم همیشه سوگیرانه و جهت‌دار است؛ یعنی متکی بر پیش‌فهم (دانش ضمنی) است. در اصطلاح کلاسیک، ما بین دانش تجربی (یا دانش چگونه) با دانش بیرونی (یعنی دانش اینکه) فرق می‌گذاریم (Rafael Capurro).
- دانش آنی است که دانسته می‌شود، و در ذهن داننده به شکل پالس‌های الکتریکی وجود دارد و متناوباً می‌تواند به صورت بازنمون‌های سمبلیک دانش درآید (و در این

1. Liden

- وضعیت یک نوع اطلاعات است و نه دانش). به‌طور مشخص، دانش بازنمون شده اطلاعات است. دانش، یعنی آنچه که دانسته شده، ... (Thomas Childers).
- اطلاعات به‌عنوان یک پدیده، شامل محصول و فرایند است، به هر جهت، اطلاعات به سؤالات چه، کجا، و چه کسی و مانند آن پاسخ می‌دهد در حالیکه دانش در پاسخ به سؤالات چگونه و چرا می‌آید (Anthony Debons).
 - داده یک سری واقعیات و مشاهدات منفصل است ... و مانند چیز داده‌شده و یا واقعیاتی اتمی است. اطلاعات نهایت فرایند محصول داده، و دانش نهایت فرایند محصول اطلاعات است. در نظر بعضی فلاسفه، دانش اطلاعات اعتباریافته‌ای است که با واقعیت هماهنگ است (نظریه هماهنگی با واقعیت)، در نظر عده‌ای دیگر دانش آن چیزی است که با واقعیت تطابق دارد (نظریه تطابق با واقعیت) و در نظر گروه سوم دانش آن چیزی است که به درد می‌خورد (نظریه پراگماتیک با واقعیت) (Tom Stonier).
 - دانش یک دسته از ساختارهای مفهومی در مغز انسان است و فقط به صورت ناقص با اطلاعاتی که می‌تواند از طریق بیان و یا هر شکلی از نوشته مبادله شود، بازنمون و به آن اشاره می‌گردد (H. M. Gladney).
 - دانش از تجزیه و تحلیل، تفکر و برآیند اطلاعات به‌دست می‌آید. دانش برای انجام کار، آموزش یک درس و یا حل یک مسئله به کار می‌رود (Donald Hawkins).
 - دانش در مقایسه با اطلاعات و داده بیشتر درونی و غیرمحسوس است. دانش چیزی است که فرد آن را از اطلاعات و داده می‌گیرد و چیزی است که در اعتقادات، ارزش‌ها، مراحل، فرایندها، اعمال و مانند آن تأثیر می‌گذارد. دانش به‌شدت درونی است، و فقط توسط صاحب دانش فهم می‌شود. اغلب کارهایی که پیرامون دانش انجام می‌شود راجع به این است که چگونه دانش را از مغز یک فرد و یا دیگری بیرون کشید. این انتقال به دنبال کدگذاری دانش به صورت اطلاعات و بازگشایی دوباره آن به‌صورت دانش است. دانش و اطلاعات یکی نیستند و بسیار به هم وابسته‌اند و یکدیگر را پشتیبانی می‌کنند (Caroline Haythornthwaite).

- اطلاعات یک مقوله است، البته نه در کنار، بلکه در واقع فوق مقولات فیزیکی. بنابراین، اطلاعات نه به‌طور مستقیم قابل تحویل به این مقولات کلاسیک است و نه اساساً مقوله متفاوتی با طبیعتی دیگر غیر از ماده و انرژی...، اطلاعات یک مفهوم نسبی است که شامل منبع، علامت، سازوکار آزاد شدن و بازتاب آن است. مکاتب مختلف معرفت‌شناسی نظرات متفاوتی نسبت به طبیعت دانش دارند (زینس نگاه پراگماتیکی را انتخاب کرده است). مهم‌ترین اثر فلسفه پراگماتیکی، داشتن شک نسبت به هرگونه تحقق دانش است. ادعای تحقق دانش هرگز نباید به‌عنوان یک امر پذیرفته‌شده تلقی شود، بلکه تنها باید به‌عنوان یک ادعا به آن نگریست. در عین حال، این ادعا ممکن است با استدلال‌های تجربی و منطقی حمایت شود. ادعای دانش بخشی از نظریه‌های جامع بیشتری است...، در مقابل، دانش تجربی مجموعه‌ای از گزاره‌های واقعی است که باید به‌عنوان ادعاهای دانش حمایت شده تلقی شوند. در بیانی ساده، دانش به معنای بخشی از فرضیات زمینه‌ای ما است که ما فایده‌ای نمی‌بینیم که از آن سؤال کنیم (Birger Hjørland).
- دانش اطلاعاتی است که فهمیده می‌شود، و علاوه بر کاربرد، تحت شرایط و موقعیت‌های مشخصی ذخیره، بازیابی، و استفاده مجدد می‌شود (Michel Menou).
- دانش به چارچوب‌های منظم اشاره دارد (مثل قوانین، مقررات) یا آنچه که شخصی و یا جامعه‌ای آن را می‌داند (Roberto Poli).
- دانش درک‌شده اطلاعات تلقی می‌شود، دانش آن چیزی است که دانسته شده است، بیش از داده ولی هنوز اطلاعات نشده است. دانش مضبوط ممکن است در شکل‌های گوناگون به‌دست آید (Richard Smiraglia).
- دانش اطلاعات درونی و فهمیده‌شده است که می‌تواند برای اخذ تصمیمات به کار رود (Carol Tenopir).
- دانش اطلاعات غنی‌شده توسط تجربه یک فرد و یا یک نظام است. دانش شناخت‌محور است و قابل انتقال نیست اما از طریق اطلاعات می‌توان با آن به تعامل پرداخت (Wormell Irene).

زینس در جمع‌بندی نظرات محققان شرکت‌کننده در طرح، جریان کلی نظرات داده شده در مورد داده، اطلاعات، دانش را حاوی چهار محور زیر می‌داند که عبارتند از اینکه اطلاعات و دانش غیرمتافیزیکی، انسان‌محور، شناختی، و متکی بر گزاره است. اگر این چهار محور مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند به نظر می‌رسد در نقد مبحث اطلاع و دانش در جهان امروز تا اندازه‌ای حق مطلب آدا شده باشد. او در توضیح می‌گوید غیرمتافیزیکی به این معنا است که مطالب مربوط به متافیزیک از نظر پاسخ‌دهندگان جزو مفهوم اطلاعات و دانش نیست، مثلاً اگر بگوییم دانش امری جاودانی و یا وجود مستقلی است و یا مانند عقاید مذهبی بگوییم خدا می‌داند، در واقع از اطلاع سخن نگفته‌ایم. نکته اینجاست که به قول فلوریدی، از کانت تا هگل ذهن اساساً مبدع است و تبیین وجودشناختی هستی توسط ذهن به‌عنوان شرط شکوفایی آن پذیرفته شده است (فلوریدی، ۲۰۰۳، نقل در خندان و فدائی، ۱۳۸۸). در همین جا انسان‌محور بودن در مقابل غیرانسان‌محور بودن مطرح می‌شود، او می‌گوید غیرمتافیزیکی بودن تقسیم می‌شود بین آنچه مربوط به انسان است و آنچه سایر موجودات جاندار را هم در بر می‌گیرد. پاسخ‌دهندگان در بحث اطلاع و دانش، انسان را مورد توجه قرار دادند و در عین حال از نظر پاسخ‌دهندگان، به اعتقاد زینس انسان‌محور بودن به سه رهیافت تقسیم می‌شود:

رهیافت شناختی در برابر غیرشناختی، رهیافت گزاره‌ای در برابر غیر گزاره‌ای و شخصی و ضمنی در برابر عینی و تقریباً کلی.

در رهیافت شناختی تفاوت شناخت‌محوری و غیرشناخت‌محوری آنجا ظاهر می‌شود که شما در مورد داده و اطلاع فقط به جنبه‌های شناختی، بیولوژیکی و یا فیزیکی توجه می‌کنید و یا جنبه‌های انسانی آن را هم در نظر می‌گیرید. مثلاً یورلند در تعریف اطلاعات آن را به سازوکار بیولوژیک و علائم، و پولی^۱ (۲۰۰۱) آن را در قالب نشانه و معنا بیان می‌کند. او سپس می‌گوید باید توجه داشت که رهیافت‌های شناختی باید به رهیافت شناخت‌محوری باز تعریف شوند زیرا هم شامل افکار و هم دست‌ساخته‌های انسانی مانند کتاب و علائم دیجیتالی هستند به‌طور مثال، دبونز، هورن و کروونوت^۲ (۱۹۸۸)، اطلاعات را حالت آگاهی به همراه تظاهرات فیزیکی می‌دانند.

1. Poli 2. Debons, Horn, & Cronenweth

رهیافت گزاره‌محوری در برابر غیر گزاره‌محوری از نظر وی به این معنا است که اغلب پاسخ‌دهندگان در تعریف‌های خود، صریحاً و یا به‌طور ضمنی بر مفهوم گزاره‌ای اطلاعات تأکید کرده‌اند. اطلاعات و دانش گزاره‌ای به این معنا است که ما اطلاعات و دانش را از طریق گزاره به‌دست می‌آوریم.

مفهوم گزاره‌ای اطلاعات از تفاوت بین انواع مختلف دانش ناشی می‌شود، مثل دانش عملی، دانش شهودی و دانش گزاره‌ای که دانش گزاره‌ای به استدلالی و غیراستدلالی تقسیم می‌شود.

بحث

ملاحظه می‌شود که اختلاف نظر دربارهٔ اطلاع و دانش فراوان است. بسیاری دیگر، مفهوم اطلاعات و دانش را به گونه‌های دیگر برشمرده‌اند. البته اگر چهار محور فوق‌الاشاره را بخواهیم با هم جمع کنیم گاه تناقض به وجود می‌آید، به این معنا که آنهایی که معتقدند دانش و اطلاع متافیزیکی نیست و یا به متافیزیک تعلق نمی‌گیرد می‌بینیم که در عمل آن را باور دارند. زیرا رادیکال‌ترین افراد در این مورد خود معترف است که قوانینی وجود دارد که قابل رؤیت نیست ولی ما آن را باور داریم و به آن عمل می‌کنیم، مثل قانون جاذبهٔ عمومی، تاریخ گذشتگان و صدها و هزاران نمونهٔ دیگر. البته باید متذکر شد که به اعتقاد بعضی افراد چون فلوریدی شکوفایی ذهن با نفی خدا و امور ماورائی مترادف گرفته شده است (فلوریدی، ۲۰۰۳) و این اول ماجرا است.

اگر به جمع‌بندی زینس در مورد اصطلاحات داده، اطلاع و دانش توجه کنیم و بخواهیم آنها را مورد نقد قرار بدهیم باید پرسیم که اگر قرار باشد متافیزیک از دایرهٔ اطلاعات حذف شود آن وقت بسیاری از مفاهیم رایج در همهٔ فرهنگ‌ها عاطل و باطل می‌ماند و بسیاری از مردم دنیا چه در زمان حال و یا گذشته دچار حیرت خواهند شد که چگونه تاکنون به زندگی خویش ادامه داده‌اند؛ آنها وحشت خواهند کرد اگر بدانند زندگی کرده‌اند در صورتی که بسیاری از کلمات و جملات آنها بی‌معنا بوده است؛ آنها از خود خواهند پرسید که آیا در جهان واقع زندگی می‌کنند و آیا این کلماتی را که رد و بدل می‌کنند معنادار و یا بی‌معنا است؟ آن وقت نه‌تنها بسیاری از مفاهیم مذهبی دچار خدشه می‌شود بلکه بسیاری از مفاهیم علمی هم تهی و

بی‌معنا خواهند شد، ما دیگر نمی‌توانیم به‌طور مثال از قانون جاذبهٔ عمومی صحبت کنیم، و یا قانون‌های مختلف علمی که به نوعی از حالت فیزیکی خارج‌اند هم گرفتار بحران می‌شوند. البته این منطق پوزیتیویست‌های منطقی است که گزاره‌محورند و گزاره‌ها را صادق، کاذب و یا بی‌معنا می‌دانند.

در مورد دوم و سوم که انسان‌محوری مطرح می‌شود اگر به این معنا است که اطلاع همواره با عامل انسانی همراه است که به نظر می‌رسد حرف درستی است زیرا اطلاع از انسان نشئت می‌گیرد و برای انسان است، اما اگر منظور این است که اطلاع، داده و دانش منشأ انسانی دارند و یا این مفاهیم با وجود (ذهن) انسان واقعیت پیدا می‌کنند آن وقت گرفتار ذهن‌گرایی می‌شویم و مشکلات همچنان بر قوت خود باقی است. بحث شناختی و یا روانشناختی در ادراک این مفاهیم به این معنا است که تحقق آنها به شناخت انسان وابسته است، یعنی آغاز ادراک و شناخت برای کسب اطلاع از ذهن انسان شروع می‌شود؛ به این معنا که واقعیت بیرونی به نوعی متکی بر ذهن و ذهنیت آدمی است. در این صورت جهان خارج، معلوم درجهٔ دوم می‌شود که باید آن را اثبات کرد. قابل توجه است که جهان اول در سه جهان واقعی پوپر جهان واقعیت‌ها است (تورنتون^۱، ۲۰۱۷).

در اینجا بد نیست به مقاله‌ای که چند سال قبل به چاپ رسیده اشاره کنم (کالبرگ^۲، ۲۰۱۳) که در آن نویسنده ضمن نقد دو دیدگاه مدرنیست‌ها و پست‌مدرن‌ها نظریه‌ای را مطرح می‌کند که خود خالی از اشکال نیست. او می‌گوید رویکرد مدرنیست‌ها این است که واقعیت، مستقل از داننده است ولی پست‌مدرن‌ها آن را بر تفسیرهای فرهنگی و تاریخی انسان‌ها متکی می‌کنند. او با آوردن تمثیلی از فیل و آدم‌های کور ادامه می‌دهد که شناخت هر پدیده‌ای باید به رابطه‌ای بین شیء دانسته‌شده (known) با قید چه، چه کسی، و چگونه تفسیر شود.

باید از وی پرسید که اولاً چرا در شناخت واقعیت باید از تمثیل استفاده کرد و آیا ما در شناخت پدیده‌ها و از جمله خودمان همانند آدم‌های کور هستیم و یا در خواب و خیال به سر می‌بریم؟ ثانیاً موکول کردن شناخت به رابطهٔ بین چیز دانسته‌شده و فرد داننده و شیوهٔ دانستن دور باطلی است که سر از تکیه بر ذهنیت درمی‌آورد. زیرا وقتی گفتید چیز دانسته‌شده، باز در

1. Stephen Thornton

2. Kalenberg

دل خود، داننده را در بر دارد، زیرا بدون داننده، دانسته‌شده معنی ندارد و همه آنها به ذهنیت انسان برمی‌گردد، گویی تا انسان نباشد واقعیت هم نیست.

مسئله عین و ذهن و تقدم یکی بر دیگری از مباحثی است که بشر در طول تاریخ زندگی خود با آن درگیر بوده و هنوز هم از نظر بسیاری به نتیجه روشنی نرسیده است. از آنجا که بشر قدرت بر علم دارد و از طریق نفس و ذهن خود می‌تواند بداند و بفهمد، این شبهه به وجود می‌آید که وجود موجودات خارجی هم منوط به علم انسان است و در نتیجه اگر انسان و قدرت عالمانه و درآکته وی نباشد چه بسا واقعیت خارجی هم مورد تردید است و این نکته‌ای بود که بارکلی و هیوم به صراحت آن را مطرح کردند (کاپلستون، ۱۳۸۷). تحلیل این قضیه به رویکرد ما نسبت به شناخت بستگی دارد. اگر سازوکار ادراک مورد تحلیل قرار گیرد متوجه خواهیم شد که واقعیت خارجی متکی بر وجود ما نیست. به لحاظ واقعی و تاریخی همه می‌دانند که وجود موجودات خارجی متکی بر وجود من انسان اتکا ندارد؛ زیرا من می‌بینم که دیگری که مثل من است نبود می‌شود در حالی که خارج همچنان پابرجاست، و یا من تا موجود خارجی را نبینم چیزی در ذهن ندارم؛ اما به محض مواجهه با پدیده خارجی به آن واقف می‌شوم. از همه مهم‌تر اینکه من وقتی با شما صحبت می‌کنم و یا شما با من، از طریق تصویرمان با هم صحبت نمی‌کنیم؛ بلکه با واقعیت وجودیمان با هم سخن می‌گوییم و این بزرگ‌ترین دلیل بر وجود و موجود خارجی است. دو مسئله هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی نباید با هم مخلوط شوند (ر.ک: جستارهایی در هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی، ۱۳۹۵).

اما مورد چهارم در تحقیق زینس که عده‌ای از پاسخ‌دهندگان به آن پاسخ مثبت داده‌اند به این معنا است که درک سه مفهوم، داده، اطلاع و دانش به گزاره و ساخت آن مبتنی است. معنای آن این خواهد بود که تا گزاره نباشد و یا گزاره نسازیم چیزی را ادراک نکرده‌ایم. سؤال این است که واقعاً وجود من و یا دیگری به عنوان اطلاع، بر گزاره متکی است؟ اگر امروز هوا آفتابی است و یا ابری است در صورتی تحقق واقعی دارد که برای آن گزاره بسازیم و اگر گزاره نسازیم این مفاهیم قابل ادراک نیستند. به نظر می‌رسد این سخن گزافی است و نباید به آن تن در داد. همچنین شخصی بودن در برابر کلی بودن اطلاع از نکات دیگر این بحث است. اگر اطلاع، امری شخصی باشد آن وقت کلی بودن آن باید اثبات شود. وقتی اطلاع شخصی باشد، نسبیت اساس و محور می‌شود.

راه‌حل پیشنهادی

به نظر می‌رسد ما در مورد آنچه هست (is) و آنچه از آن تعبیر (as) می‌کنیم باید تفاوت قایل شویم. این بدان معنا است که در دنیای واقعیات، بسیاری و یا بهتر بگوییم همه پدیده‌ها در مرحله «is» و «are» هستند و ما آنها را با همه وجود به همراه حواس ظاهری و باطنی درک می‌کنیم. در اینجا دیگر نیازی به استفاده از «as=به‌عنوان» نیست، زیرا آنچه که هست، هست. من هستم، و نیازی نیست بگویم من «به‌عنوان» ... هستم. بنابراین چرا باید بگویم اطلاعات به‌مثابه واقعیت. خود واقعیت چیست که ما اطلاعات را به‌مثابه (فلوریدی، ۲۰۰۳) آن می‌دانیم. بنابراین در مرحله هستی‌شناسی، بودن و هستن محمل نمی‌خواهد، ایشکالی هم که به «کوجیتوی» دکارت وارد است همین جاست. زیرا او به محض اینکه می‌گوید من، هستی خود را اعلام کرده و نیازی ندارد که آن را به فکر کردن منوط کند. فکر کردن کار ذهن است و در ذهن باید چیزی و یا چیزهایی باشد تا فکر کردن درباره آنها مصداق داشته باشد. مرحله هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی در عین حالی که به هم کاملاً مرتبط‌اند؛ ولی از یکدیگر مجزا هستند و این نیاز به دقت و تأمل دارد.

هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی

انسان وقتی در برابر واقعیات و جهان خارج از جمله خود قرار می‌گیرد در حالت مواجهه و حضور، با وساطت حواس، و به شرط التفات نفس، ادراک صورت می‌گیرد و علم و اطلاع حاصل می‌شود. این بدان معنا است که ادراک، به شرط التفات، عین حضور است. این همان علم حضوری است که تنها علم مفید به حال انسان است. اما این علم زمانی حاصل می‌شود که پدیده خارجی وجود داشته باشد، بدون وجود پدیده خارجی، علم، اطلاع و ادراکی نخواهد بود. در این جا نفس آدمی درگیر است یعنی حضور پدیده خارجی در برابر نفس است که همواره مورد توجه انسان‌ها بوده است. در این حالت تصویر ذهنی هم در برابر نفس قرار دارد و نتیجه این می‌شود که ما در آن واحد دو ادراک هستی‌شناختی عینی (بیرونی) و ذهنی (درونی) خواهیم داشت که قطعاً دومی متکی بر اولی است و نه برعکس. آنگاه وقتی می‌خواهیم از این پدیده ادراک شده خبر بدهیم از رمز و حروف و عدد و کلمات استفاده می‌کنیم تا آن را برای

خود و یا دیگری قابل بازیابی کنیم (فدائی، ۱۳۸۹)، ملاحظه می‌شود که بحث معرفت‌شناسی و اینکه برداشت‌های شخصی و گرایش‌های فرهنگی و تاریخی در نام‌گذاری و یا توصیف پدیده‌ها و یا فرایندها تأثیر می‌گذارد اینجاست. به طور مثال، شما فردی به نام علی را می‌شناسید و او را آدم قوی و پهلوان می‌یابید. از طرف دیگر حیوانی مثل شیر را هم می‌شناسید، در این شناسایی‌ها هیچ تردیدی ندارید، چون خود آنها را مشاهده کرده‌اید، تا این جا مرحله هستی‌شناسی عینی است که بلافاصله تصویری هم از آنها در ذهن شما ایجاد می‌شود (مرحله is)، اما وقتی گفتید علی مثل شیر است این دیگر تعبیر شماست و شاید فرد دیگر بر اساس برداشت‌های خودش وی را همچون ببر، پلنگ، کرگدن، فیل و مانند آن بداند. این مرحله، مرحله معرفت‌شناسی و (به‌عنوان، «as») است که منشأ اختلاف می‌شود و البته می‌توان اختلاف‌ها را با گفتگو و تفاهم حل کرد.

بنابراین، ما چرا وقتی اطلاع را تعریف می‌کنیم باید از «به‌عنوان» و یا به تعبیر انگلیسی آن «as» استفاده کنیم؟ اطلاع اطلاع است زیرا اشراف آدمی بر پدیده‌ای است که موجود است، تعبیر لاتین آن به معنای «در قالب نهاده شده» است که شاید همان تعبیر ارسطویی صورت است که وی آن را جزو جواهر می‌داند. هیچ پدیده‌ای بدون صورت قابل شناسایی نیست و این امری بدیهی است. خدا هر چه را موجود کرده است به آن قالبی داده و دارای صورتی است، حتی چیزهایی که ما نمی‌توانیم ببینیم حتماً قالبی متناسب با خودشان دارند. ما در مواجهه با آنها، آنها را ادراک می‌کنیم همانگونه که هستند و در این ادراک هستی‌شناسانه عینی و ذهنی همه افراد تقریباً با هم مساویند اما در نامیدن و طبقه‌بندی کردن و نمایاندن آنها به دیگری نقش‌های گوناگون فرهنگی و تاریخی آدمی دخالت می‌کند و ما برای آنها قالب می‌سازیم که در خیلی از موارد، اگر تشابه و تفاهم وجود داشته باشد با هم خیلی فرق ندارند ولی گاه به خاطر تعصبات منشأ اختلاف می‌شوند. اگر این نظر پذیرفته شود آن وقت تلاش کلبرگ (۲۰۱۳) هم که سعی می‌کند بین دو دیدگاه مدرنیست‌ها و پست‌مدرن‌ها وفاق ایجاد کند به ثمر می‌نشیند؛ اما نه به طریقی که وی می‌گوید که تمثیل فیل و کوران دو تفسیر دارد، تفسیر ضعیف را به مدرنیست‌ها می‌دهد که واقعیت را منهای انسان قبول دارند و لذا در حد اینکه کوران به کوری خود اعتراف دارند را سهم آنان می‌داند، ولی سهم عمدۀ و تفسیر قوی را به پست‌مدرن‌ها می‌دهد که فعلاً

مورد قبول اغلب متفکران است و در عین حال آشفتگی تفسیرها را می‌پذیرد. بلکه به این طریق باید گفت که نظر مدرنیست‌ها تا آنجا قابل قبول است که بپذیریم واقعیت منهای انسان وجود دارد و این همان هستی‌شناسی عینی است که من به آن اشاره کرده‌ام و نظر پست‌مدرن‌ها هم تا آنجا قابل قبول است که بدانیم در معرفت‌شناسی نقطه‌نظرهای فرهنگی و تاریخی بشر در تفسیر از واقعیت نقش دارند اما نه اینکه آن را بسازند و یا تغییر دهند.

تعریف دیگری از اطلاع

پس از این رو می‌توان اطلاع را در دو مرحله هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی از هم تفکیک کرد. در مرحله هستی‌شناسی همه آدم‌ها به شرط داشتن حواسی سالم نسبت به ادراک، علم و اطلاع پدیده‌ها بسیار شبیه هم هستند، یعنی به‌طور مثال، یک چهارپایه را همه یک جور می‌بینند ولی وقتی بخواهند آن را به‌عنوان شیء قابل استفاده بیان کنند دچار اختلاف می‌شوند. این امر درباره پدیده‌ها و نیز فرایندها صادق است. وقتی چنین باشد دیگر در مرحله هستی‌شناسی نیاز به گزاره ساختن نیست؛ همچنین بدیهی است همه آنها را می‌شناسند ولی شناخت‌های قبلی ما ممکن است در معرفی آن به دیگران اثرگذار باشد. بنابراین گزاره‌ها در معرفی پدیده‌ها به دیگران نقش دارند ولی در هستی‌شناسی و ادراک اولیه آنها نقشی ندارند. از این رو ادراک و اطلاع هستی‌شناسانه ما با ادراک معرفت‌شناسانه ما متفاوت است و دومی همواره بر اولی تکیه دارد.

بنابراین شروع، کسب اطلاع از جهان خارج است و عامل انسانی در ادراک و اطلاع نقش آفرین است. البته بسیاری و به‌ویژه در عصر حاضر سعی می‌کنند به جای عامل انسانی که دارای اراده و اختیار است مغز و یا حتی ماشین را بنشانند ولی بحث اراده و تصمیم‌گیری یکی از دشوارترین مباحثی است که هنوز لاینحل مانده است. اگر او نیاز درونی هم داشته باشد از طریق حواس خود با جهان خارج برخورد می‌کند و سرانجام به انتخابی، اگر شرایط انتخابی باشد، دست می‌زند. البته خود اعمالی هم که انجام می‌دهد نیز ادراک می‌شوند.

لذا می‌توان نتیجه گرفت که اطلاع امری خارجی است یعنی منشأ خارجی دارد، یعنی تا خارج نباشد، با آنکه نفس انسان توانایی بر ادراک دارد، اطلاعی صورت نمی‌گیرد. حواس آدمی به‌عنوان ابزار در خدمت (نفس) اوست، حتی دردها و نشاط‌های درونی هم قبل از اینکه ذهنی

شوند (قبل از اینکه مغز فرمان دهد)، نفس انسان از آن با خبر می‌شود و ذهن بلافاصله از آن تصویر بر می‌دارد، و با مقایسه با اندوخته‌های قبلی فرمان می‌دهد. این‌ها هستی‌شناسی هستند. از آن پس کار معرفت‌شناسی آغاز می‌شود که چنانچه دقت لازم صورت نگیرد ممکن است منشأ اختلاف شود. همچنین اطلاع دارای لایه‌های گوناگون است و این لایه‌های گوناگون هم در کلان و هم در خرد، واقعیت دارند. در کلان به این معنا است که شما همه پدیده‌ها را می‌توانید اطلاع بنامید، زیرا شما در یک نگاه کلی همه موجودات عالم را پدیده می‌دانید و اشراف شما بر همه پدیده‌ها به‌طور کلی می‌شود اطلاع شما بر آنها. آنگاه اطلاعات می‌تواند موضوعی شود و به بخش‌های گوناگون تقسیم شود و تا ریزترین مراحل ادامه یابد؛ مثلاً اطلاعات در مورد فیزیک، شیمی و مانند آنها. همانطور می‌تواند اطلاعات در عمق هم صورت گیرد، به‌طور مثال شما درباره سلول و ویژگی‌های درونی آن می‌توانید تحقیق کنید و مراحل اکتشاف و تبیین که ابزار اصلی تحقیق علمی است را به کار بگیرید، طبعاً با هر مرحله‌ای بر اطلاعات و احیاناً دانش شما افزوده می‌شود. بنابراین با این تحلیل و در یک نگاه کلی اطلاعات می‌تواند هم شیء باشد، هم علامت و نشانه باشد و هم فرایند، زیرا همه آنها در عالم وجود و موجود اموری واقعی هستند، حتی آنچه من در ذهن خود به‌طور مشخص دارم نیز بهره‌ای از وجود دارد، و به‌عنوان وجود ذهنی شناخته می‌شود. تعریفی که فدائی (۱۳۸۹) از اطلاع داده است عبارت است از:

اطلاع اشراف آدمی است بر نسبت‌های بین اجزای یک پدیده یا یک فرایند با هم و آن پدیده با پدیده‌های دیگر در جهان.

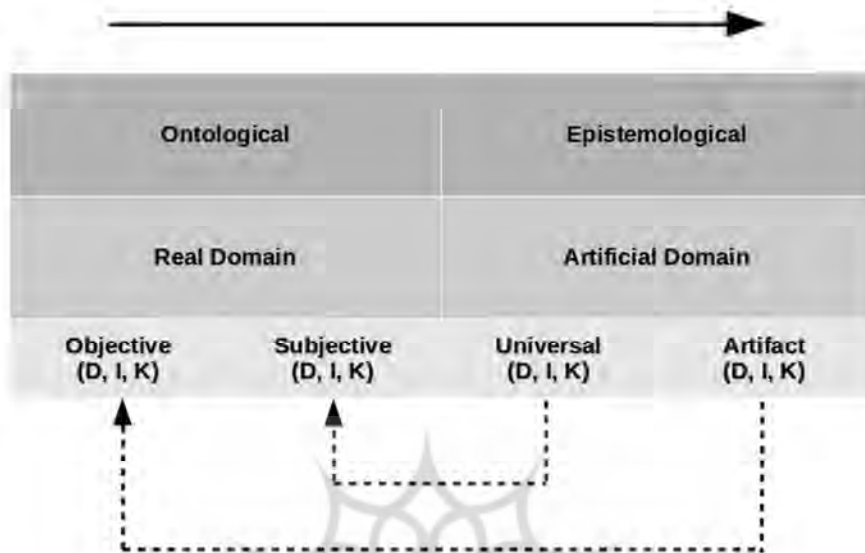
این بدان معنا است که هر پدیده (و یا فرایند) و اجزای آن با همدیگر نسبت‌هایی دارند که منجر به وجود آمدن آن پدیده شده است و اشراف آگاهانه نفس آدمی بر آن نسبت‌ها اطلاع است. همچنین هر پدیده‌ای با پدیده‌های دیگر عالم دارای نسبت است، اشراف ما بر این روابط و نسبت‌ها هم اطلاع است. چنین دیدگاهی نشان می‌دهد که در عین حالی که پدیده وجود دارد و نسبت‌های بین اجزای آنها و نیز آن پدیده با دیگر پدیده‌ها اموری وجودی هستند ولی اشراف و اطلاع ما بر این نسبت‌ها با خود آنها فرق دارد و به نوعی حالت غیرمحسوس دارد. یعنی آگاهی ما با اصل وجودی و فیزیکی آنها متفاوت است و می‌توان گفت به نوعی در اولین مراحل ادراک، دو امر محسوس و غیرمحسوس با هم حضور دارند و در هم تنیده‌اند.

توضیح اینکه به‌طور مثال، اتم دارای اجزایی است به نام الکترون، پروتون و نوترون، اینها با هم نسبت‌هایی دارند و حتی گردش آنها به دور یکدیگر هم دارای نسبت‌هایی وجودی هستند، اما اشراف شما بر این نسبت‌ها به‌طور حضوری با خود آنها متفاوت است، اما قطعاً دومی بر اولی متکی است و نه بر عکس. دانش هم همین‌طور است؛ فرق دانش با اطلاع در این است که اطلاع در حد اعلام خبر است ولی دانش در یک نظام قاعده‌مند قرار می‌گیرد که منجر به تصمیم‌گیری می‌شود.

به نظر می‌رسد دانش هم برخلاف آنچه مرسوم است که امری درونی، ذهنی و ضمنی است و در جمع وجود دارد و مانند اطلاعات نیست، در آغاز امری بیرونی است که انسان آن را فرا می‌گیرد و سپس درونی می‌شود. به‌طور مثال، شما به دانش صیادی واقف نیستید؛ وقتی به حیوانات در طبیعت می‌نگرید که چگونه با استفاده از ابزار خدادادی طعمه خود را صید می‌کنند، و یا میل به پرواز در هوا دارید و پرندگان را می‌بینید که با بال‌های خود چگونه در هوا پرواز می‌کنند از این امور وجودی که خود دانش است الگو می‌گیرید و با تکمیل و بهینه‌سازی آنها که باز آنها هم به نوبه خود برگرفته از تجارب بیرونی قبلی شماست، به دانش صیادی و یا پرواز دست می‌یابید و آنها را در زندگی خود به کار می‌گیرید. بنابراین همچنانکه اطلاعات منشأ خارجی دارد دانش هم ریشه در بیرون دارد و انسان در برخورد با آنها تصویربرداری می‌کند و یا الهام می‌گیرد و زندگی خود را پیش می‌برد. شما وقتی کتابی می‌نویسید مثلاً درباره صیادی و یا پرواز، تجربیات حسی خود را از آنچه در بیرون دیده‌اید به همراه برداشت‌ها و اضافات خود منتشر می‌کنید. این کتاب بازتاب دانشی شماست که خود برگرفته از تجارب بیرونی است.

مدلی جدید برای داده، اطلاعات و دانش

زینس در جمع‌بندی نظرات شرکت‌کنندگان بر اساس این که داده (D)، اطلاعات (I) و دانش (K) در ذهن هستند (subjective domain=SD) و یا در خارج به‌صورت کلی هستند (universal domain=UD)، پنج مدل پیشنهاد کرده است که در پیوست آن را مشاهده می‌کنید. فدائی بر اساس طرح خود مدلی ساخته است که در شکل ۲ ملاحظه می‌کنید و شما می‌توانید به‌عنوان مدل ششم و یا مدلی مستقل آن را به حساب آورید:



شکل ۲. مدل داده، اطلاع و دانش بر اساس توجه به هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی (نفس و ذهن)

همانطور که در مدل مشاهده می‌شود جریان اطلاعات و دانش از خارج به ذهن است و نه برعکس و فلش بالای شکل، آن را نشان می‌دهد. ما دو عالم داریم: عالم واقعیات و خارج به عنوان عالم اول و هستی‌شناسی و عالم دوم به عنوان عالم معرفت‌شناسی. عالم اول خود از دو بخش تشکیل می‌شود: عالم هستی‌شناسی عینی و سپس هستی‌شناسی ذهنی. این بدان معناست که به محض اینکه پدیده در برابر نفس آدمی و نه ذهن او قرار گرفت ادراک هستی‌شناسانه عینی با حضور پدیده و به شرط التفات نفس صورت می‌گیرد و همه انسان‌ها با داشتن حواسی سالم در این زمینه با هم مشترک‌اند، در اینجا نیاز به فکر نیست. همه، واقعیت را با همه تشخیص و تعینش که عین وجود آن است درک می‌کنند. آنگاه بلافاصله تصویر آن در ذهن انسان شکل می‌گیرد که اگرچه خواص بیرون را ندارد ولی به عنوان اولین بازنمون پدیده خارجی محسوب می‌شود. پس از ورود تصویر به ذهن است که فکر درباره چستی، چگونگی و چرایی آن آغاز می‌شود. از این پس وارد مرحله معرفت‌شناسی می‌شویم و در این جا انسان‌ها برای ارتباط با یکدیگر و انتقال یافته‌ها و تجربیات خود به دیگران ناگزیر از ساختن رمز، علامت، شکل و کلمه هستند که اغلب بر اساس قرارداد انجام می‌شود. کلی که تنها واسطه ارتباط ما انسان‌ها با یکدیگر

و انتقال مفاهیم است در این مرحله شکل می‌گیرد. همین‌جا مفاهیم ساخته‌شده در ذهن آدمی جای می‌گیرد. پس از این مراحل است که انسان به خلق داده، اطلاع و دانش دست می‌زند؛ یعنی همان کلی‌های ساخته‌شده را که در محاوره به کار می‌برد می‌تواند آنها را به صورت مکتوب و یا مصور درآورد و یا با افزوده‌های خود به خلق دانش بپردازد و به اصطلاح، جهان سوم پوپر را به وجود آورد که همه تولیدات علمی و فنی را شامل می‌شود. تولیدات بشر از جمله اعمال و رفتار آدمی که شامل مهارت‌ها هم می‌شود در این قسمت قرار می‌گیرد که مجدداً خود به ادراکات هستی‌شناسانه اولی او ضمیمه می‌شود و این جریان ادامه می‌یابد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

مدلی که در اینجا مطرح شد و من آن را «همه‌ربط‌انگاری جهان» می‌نامم در آغاز بر واقعیت‌های بیرونی تکیه دارد که متکی بر ما و ذهن ما نیست، آنها در آغاز اطلاعات ما نیستند زیرا مخلوق ما نیستند. اگر هم باشند اطلاعات و علم خدا هستند. وقتی اطلاعات ما به حساب می‌آیند که در حضور ما بی‌واسطه و یا با واسطه قرار گیرند. آنگاه، ما بر روابط بین اجزای آنها و نیز بین آنها و دیگر پدیده‌ها اشراف و آگاهی پیدا می‌کنیم و این می‌شود ادراک و یا اطلاع هستی‌شناسانه عینی ما، که بلافاصله ذهن از آنها عکس‌برداری می‌کند تا در غیاب پدیده‌ها برای یادآوری به کمک آیند. این حالت ادراک هستی‌شناسانه ذهنی است که متکی به حالت اول است. از این پس ما برای اینکه از اطلاعات به دست آمده استفاده کنیم و یا بتوانیم یافته‌های خود را به دیگران منتقل نماییم، ناگزیر از ساختن رمز، نشانه، علامت، کلمه و یا تصویر هستیم. از این‌جا معرفت‌شناسی شروع می‌شود که در عین اینکه بر واقعیت خارجی متکی است ولی از برداشت‌ها و تفسیرهای ذهنی ما، که خود در گذشته برگرفته از واقعیات خارجی بوده‌اند، بهره می‌برند و از این رو ممکن است این برداشت‌ها با هم متفاوت باشند. این تفاوت‌ها هرگز نمی‌توانند اصل واقعیت‌ها را زیر سؤال ببرند. اگر چنانچه به این مدل پایبند باشیم، دیگر لزومی ندارد که اطلاعات را به امور غیرمتافیزیکی محدود کنیم، زیرا خود اشراف و آگاهی آدمی بر

۱. اخیراً کتابی به دستم رسید از گایسلر به نام دانش و نظام دانش ترجمه دکتر مرتضی کوکی نشر سپهر دانش در ۱۳۹۳ که در برابر نظریه سلسله مراتبی اطلاعات و دانش به خوشه‌ای بودن دانش پرداخته که خواندن آن توصیه می‌شود

روابط موجود بین پدیده‌ها، امری غیرفیزیکی و نامحسوس است؛ به‌علاوه وقتی ما از دیدن پدیده‌های همسان، کل می‌سازیم و سپس از کل، کلی را انتزاع می‌کنیم، همین کلیت که همه به آن اعتقاد دارند امری غیرفیزیکی و به‌نوعی متافیزیکی است. معنا خود امری غیرفیزیکی است. همچنین این الگو با آنکه عامل انسانی در آن دخالت مستقیم دارد ولی از انسان نشئت نمی‌گیرد بلکه واقعیت بیرونی شاهدهی بر توانایی نفس بر به‌وجود آوردن اطلاع است. انسان اطلاع را می‌شناسد بنابراین، شناختی است و در شناخت و ادراک اصل پدیده، مسائل روانشناسی‌گری دخالت ندارند. همچنین این مدل در بُعد هستی‌شناختی‌اش به گزاره متکی نیست ولی در انتقال اطلاعات در مرحله معرفت‌شناسی ناگزیر از به‌کاربردن گزاره است، اما در همین جا هم گزاره‌ها اصل واقعیت را تحت تأثیر قرار نمی‌دهند؛ بلکه در جایی که برداشت و تفسیر ما باشد، گزاره‌ها از طریق فنون استدلالی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند. در این تحلیل سه رویکرد ریاضی، شناختی و معنایی اطلاع هم قابل جمع‌اند و منافاتی با هم ندارند. زیرا خود اطلاعات هم از بُعد ریاضی قابل توجه است و هم از نظر شناختی و برداشت‌ها و تفسیری که انسان برای نامیدن و تفسیر کردن پدیده‌ها دارد و هم معنایی، به این عنوان که هر پدیده‌ای دارای معنای ذاتی است و نه اینکه ما به آن معنا می‌دهیم. البته اگر منظوره‌های خاصی را طلب کنیم می‌توانیم در معنادگی مشارکت کنیم؛ زیرا که در ساختن و به‌عمل آوردن چیزی مشارکت نموده‌ایم. مثلاً ما درخت را می‌شناسیم، چوب تهیه‌شده از آن را هم همه می‌شناسیم، اما اینکه بر اساس مصارف خود از آن صندلی و یا میز و یا کمد بسازیم، در نامگذاری و طبقه‌بندی دخالت کرده‌ایم. البته در همین هم بسیاری از انسان‌ها با هم شریک‌اند.

منابع

- خندان، محمد، و فدائی، غلامرضا (۱۳۸۸). نگاهی به مبادی و مسائل فلسفه اطلاعات لوجیانو فلوریدی. پژوهش‌های فلسفی - کلامی، ۱۰ (۳)، ۱-۳۹.
- فدائی، غلامرضا (۱۳۸۷). علم و ادراک و نحوه تشکیل آن. معرفت فلسفی، ۶ (۲)، ۱۳۱-۱۶۴.
- فدائی، غلامرضا (۱۳۸۸). نگاهی به نفس و ذهن و نقش آنها در ادراک. معرفت فلسفی، ۷ (۲)، ۴۱-۷۰.
- فدائی، غلامرضا (۱۳۹۵). جستارهایی در هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی. تهران: امیرکبیر.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۸). تاریخ فلسفه (فلسوفان انگلیسی). ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم. تهران: سروش.

References

- Capurro, R. & Hjørland, B. (2003). The Concept of Information. *Annual Review of Information Science & Technology*, 37 (8), 341-411.
- Debons, A.; Horne, E. & Cronenweth, S. (1988). *Information Science: An Integrated view*. New York: G. K. Hall.
- Fadaie, Gh. (2009). The LIS Discipline or Retrieval of Information: A Theoretical Viewpoint. *Issues in Information Science and Information Technology*, 6, 575-583.
- Floridi, L. (2003). Two Approaches to the Philosophy of Information. *Minds and Machines*, 13 (4), 459-469.
- Kalenberg, M. (2013). The Blind Men and the Elephant towards an Epistemic Contexts. *Knowledge Organization*, 40 (5), 340-362.
- Poli, R. (2001). *ALWIS. Ontology for Knowledge Engineers*. Unpublished Doctoral Dissertation. Netherlands: University of Utrecht.
- Buckland, M. (1991). Information as Thing. *Journal of the American Society of Information Science and Technology*, 42 (5), 351-360.
- Thornton, S. (2017). Karl Popper. *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edward N. Zalta (ed.), Retrieved July 3, 2018 from: <<https://plato.stanford.edu/archives/sum2017/entries/popper/>>.
- Zins, M. (2007). Conceptual Approach for Defining Data, Information, and Knowledge. *Journal of the American Society of Information Science and Technology*, 58 (4), 479-493.

پیوست

Model 1		Model 2		Model 3		Model 4		Model 5	
UD	SD	UD	SD	UD	SD	UD	SD	UD	SD
D		D		D		D	D	D	D
I			I	I	I	I	I	I	I
	K		K	K	K		K	K	K

FIG. 1. Four models for defining data (D)-information (I)-knowledge (K).

1. The first model is **UD: D-I; SD: K**; meaning: D-I are external phenomena; K are internal phenomena. This model is the most common one. The model is implemented in citations [17], [40], and [43]. It underlies the rationale of the name *Information Science*; that is, Information Science is focused on exploring data and information, which are seen external phenomena. It does not explore knowledge, which are seen as internal phenomena.
2. The second model is **UD: D; SD: I-K**; meaning: D are external phenomena; I-K are internal phenomena. Citations [5] and [20] exemplify the model.
3. The third model is **UD: D-I-K; SD: I-K**; meaning: D are external phenomena; I-K phenomena can be in both domains, external or internal. Citation [6] exemplifies the model.
4. The fourth model is **UD: D-I; SD: D-I-K**; meaning: D-I phenomena can be in both domains, external or internal; K phenomena are internal. Citation [1] exemplifies the model.
5. The fifth model is **UD: D-I-K; SD: D-I-K**; meaning: D-I-K phenomena can be in both domains, universal (i.e., external) or subjective (i.e., internal). Citations [11] and [45] exemplify the model.

به این مقاله این‌گونه استناد کنید:

فدائی، غلامرضا (۱۳۹۷). نقد مفهوم اطلاع و دانش. *تحقیقات اطلاع‌رسانی و کتابخانه‌های عمومی*، ۲۴ (۱)، ۳۳-۱۱.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی